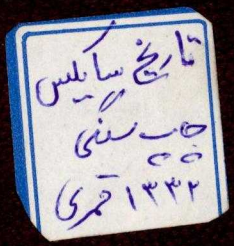
تاریخ سایکس
چاپ سنگی
۱۳۳۲ قمری

بسم الله الرحمن الرحیم

مهجر سایکس اول قونسولی بود که از طرف دولت فخیمه
انگلستان تشکیل قونسولگری در مملکت کرمان داد و با اخلاق
حسنه و صفات مستحسنه و درستی قول و وفای بعهد و مهربانی
بزیردستان معروف و موصوف بود در علم محاوره و سلوک
همارتی تمام داشت بسواری و شکار راغب و بتحصیل علوم و
السنه راطالب بود زبان عربی را تا درجهٔ در کرمان تکمیل کرد و
باکمال فصاحت تلفظ مینمود شوق غریبی در علم تاریخ داشت
برتمام بسیار و تواریخ صحیحه از قدیم و جدید بدست آورد و
بمعاونت جناب میرزا ناصرالله خان نواب شیرازی که اکنون
بمقام وزیر قونسولی نائل است تاریخی در نهایت اعتبار و اختصار
خالی از هر گونه غرض و مرض نسبت بکرمان تالیف کرد و یکجلد از
آن را برسم یادگار برای این بنده فرستاد پس از حرکت مهجر از
کرمان میرزا ناصرالله خان معزی الیه که از دیرگاهی با اخلاق
حمیده و اطوار پسندیده براستی کفتار و درستی کردار

با طبعی سلیم و رائی مستقیم در این مملکت بسر میبرد برای نشر
معارف و بصیرت اهالی این بنده را بطبع این کتاب ترغیب
فرموده سوانح و وقایعی که در بدو طلوع آفتاب مشروطه
از آفاق ممالک ایران رو داد مانع از نیل بمقصود بود اکنون که
الحمد لله از تفضلات الهی و توجهات حضرت مستطاب اشرف
افخم سرکار آقای امیر مفخم والی و فرمانفرمای این
مملکت دامت شوکته امور مملکتی این ایالت از هر جهت منظم و
مرتب و جمع پریشانیها باسایش و جمعیت مبدل است بیاری
خداوند علی اعلی شروع در طبع آن نمودتا اینا وطن را از
مطالعه این کتاب بصیرتی تمام بر اوضاع سابقه و فرون سالفه
و حالات و عادات نیاکان و پیشینیان خود حاصل شده
بتهذیب اخلاق و اطوار و تکمیل تجربیات خود را در برابر
امائل و اقران ممتاز دارند و طیب ترین یادگار هم از این وجود
نابود بر صفحه روزگار مانده باشد

هوالعالم

ستایش خدائیرا که کتاب فریبش را تاریخ بینش ارباب دانش
قرار داد و بر سر گذشت گذشتگان مایه عبرت و اساس
تجربت بازماندگان را نهاد و پیغمبر مرسلرا از برای تعلیم بندگان فرستاد

بعد چون در سنه ۱۳۱۳ هجری مطابق سنه ۱۸۹۵ میلادی
جناب جلالت مآب میجر سکس ایلچی از طرف دولت علیه انگلیس
نخستین قونسلی بود که بقونسلگری کرمان و بلوچستان
آمد و بعد از تفتیش و تحقیق بسیار و زحمت بیشمار از کتب
تواریخ برای کرمان و بلوچستان تاریخ صحیحی جمع کرده

و در سیاحتنامهٔ خود که موسوم بر تن تو نزن میلران پرشن
سیاحت ده هزار میل در خاک ایران است درج فرموده
و با اثار عتیقه که بچشم خود در سیاحت خویش بدقت
و تطبیق نموده است مصمم گردید که آنچه را راجع بتاریخ
کرمان است بفارسی ترجمه فرمایم و بر بنیش تاریخ دانان
فارسی زبان بیفزاید لهذا این مختصر تاریخ کرمان را
بدستیاری و معاونت جناب فخامت نصاب میرزا نصرالله خان
نواب شیرازی مترجم قونسلگری کرمان ترجمه گردید و تصحیح
جناب مستطاب افضل الملت کرمانی در سنه ۱۳۱۳ اختام پذیرفت

جزء اول ملکت کرمان

از تاریخ قدیم چنین ظاهر میشود که ملکت عمده بوده است اگرچه هیچ وقت در عمده و شمار
از اول ممالک محسوب نشده است و شاید این بواسطهٔ بیابانهائیست که اطراف او را احاطه نموده است چنانکه وضع
حالیه او با دو هزار سال قبل چندان تغییر نکرده است

جغرافیای کرمان

وسعت این ملکت تقریبا

بقدر خاک فرانسه است و بواسطه اختلاف آب و هوا و
اراضی و محصولات و اختلاف در وضع زندگانی اهالی
و سکنه آن قابل توجه مخصوص است - در خاک کرمان
قطعات اراضی هست که آنها را اگر مسیر میخواهند بسیار
که در آن اراضی مرکبات و نخل بار و ثمر بعمل میآید و
سکنه اگر مسیرات باندازه اهالی پنجاب سیاه جرده اند
و هم در اگر مسیرات گندم و جو بعمل میآید اما در اوایل بهار
بواسطه گرمی هوا دور میشود - و قطعات اراضی پاره
از این گرمسیرات مثل جیرفت بکوههائی مرتفع متصل میشود
که ارتفاع آنها تا نه هزار فوت انگلیسی دیده شده است و
رشته های کوههای بلند ایران که اغلب تا چهارده هزار
فوت انگلیسی ارتفاع دارند و از طرف شمال و مغرب ایران
ممتد اند باین کوهها منتهی میشوند - در اطراف خود شهر
کرمان کوههای مرتفع واقع شده و در پشت آنها اراضی کویر
پست و لوط افتاده است و در سمت شمال و مشرق این مملکت

رفته رفته اراضی کوه و پست میشود و اقعاً صورت
و هیئات این مملکت را باین وضع میتوان تشریح نمود که یک
قطعهٔ بزرگ زمینی است که بیابانهای کم آب و علفی دارد و
درانها گاه گاهی قطعات آباد و دهات سبز دیده میشود
چنانکه در سمت مغرب و جنوب شرقی کرمان بیابانی
واقع است که بفاصلهٔ چند میل دهات کوچک از یکدیگر
منفصل واقع گردیده و بواسطهٔ قناتی که بزحمت انها را
حفر کرده اند این دهات مشروب میشوند و بتفصیل حفر
قنوات از این قرار است که اول از دامنهٔ کوهی یا زمین مرتفع
اراضی را باهم تراز کرده انوقت چاهها بفاصلهٔ پانزده زرع
بیکدیگر کنده از زیر زمین بهم متصل مینمایند و باین طریق
آب از دامنه کوه یا اراضی مرتفعه بسر زراعات و دهات خود
میسازند و گاهی میشود که چاههائی که در سر چشمهٔ این
قنوات است عمق آنها تا چهارصد ذرع انگلیسی میرسد و این
قنوات از ریختن آب سیل یا ریگ و خاک بواسطهٔ بادها

شدن رود خراب و بایر میشود ـ در این مملکت رودخانه
پرمنفعت نیست مگر رودخانه هلیرود که از کوههای جنوب
سرخد و بزرد سیر برمیخیزد و از وسط اراضی حاصل
خیز جیرفت گذشته با رودخانه بمپور که از طرف بلوچستان
میاید به جاز موریان که زمین شوره زاریست داخل شده
فرو میروند و افسوس که این رودخانه امروز بواسطه نداشتن
سد و بند بیشتر آب او هدر و تلف شده بی فایده میماند
اگرچه تاکنون کسی در مقام تعیین مقدار آمدن باران در کرمان
برنیامده است ولی نسبت بمقیاس طهران که ده بند انگشت
معلوم کرده اند بایست تخمیناً در سالی هفت بند انگشت باران
در کرمان بیاید و در نقاط این مملکت باران بتفاوت و اختلاف
میاید و در جیرفت از همه جای کرمان بیشتر باران میبارد
در سرد سیرات فصل بهار باد و خاک و طوفان زیادی میاید
و اغلب این بادها از سمت جنوبی غربی برمیخیزد و در
این نقاط پاره ساعتها برف و باران تخمی میبارد ـ جله

تابستان کرمان) بعضی روزها هوای کرمان گرم میشود و درجه
(ترمامتر) بنود درجه میرسد در فصل پائیز غبار سنگین
خشکی در هوا پدید میاید و در شش صد سال قبل (مارکه
پوله) مسافر معروف ایطالیائی نیز این تفصیل را نوشته است
امّا هوای کرمان در فصل پائیز جز همین عیب دیگر ندارد بلکه
بسیار سالم و خوب است و اینکه بعقیدت اهالی این ولایت
هوای پائیز تب انگیز است بگمان من از هوا نیست بلکه از خوردن
میوه است

کرمان در زمستان هوای ملایم ساکن آفتابی دارد و باد
خیلی کم میوزد و در اوایل این فصل چند دفعه باران میاید
و باصطلاح اهالی گرآن سال خوب و تر سال شود دو سه دفعه
هم برف در زمستان میبارد اگر این کوههای بلندی که منبع
و سرچشمهٔ قنوات است و برف زمستانی را نگاه میدارد
نبود در جنوب شرقی ایران زندگانی بسیار دشوار
بود ـ گرمسیرات کرمان در زمستان خوب و هوایی

سالی دارد در تهران چادر بسیار گرم میشود ولیکن در تابستان
با وجودیکه اراضی گرمسیرات اغلب بکوههای سرحدّ
نزدیک است هوا بی اندازه گرم و ناسالم میشود ـ سکنه
و اهالی این مملکت بزرگ که تخمیناً هفتصد و پنجاه هزار (۷۵۰۰۰۰)
میشوند دو قسمند قسمی در عمارات و خانها منزل دارند
و اغلب ایشان ایرانی الاصلند و قسمی چادر نشینند و غالبًا
ارطوایفی هستند که بایران حمله آورده اند و تا هنوز همان
حالت باقی مانده چادر نشین و صحرا نورد و زندگانی
ایشان خیلی بطور سختی و بدبختی است و مثل زندگانی
حضرت ایوب است که دو چار کرمان بود ـ واقعًا
مسافران فرنگی که علی الغفله وارد خاک کرمان میشوند
و این بیابانهای بی آب و ادی و کوهسارهای خشک
بی چشمه و جنگل بنظر ایشان برمیخورد بسیار متعجب
میشوند که اهالی این مملکت چگونه در چنین جاهائی معیشت
و زندگانی میکنند و اگر اتفاقًا چشم انان بر درخت سبز

بیدی یا چشمهٔ آبی افتد آن درخت را مثل شجرهٔ طوبی و آن
آب چشمه را مثل آب بقا می بیند

تاریخ کلیهٔ دولت و ملت ایران

قبل از اینکه از تاریخ خصوصی کرمان چیزی بنویسم مجمل
و مختصری از تاریخ کلیهٔ قدیم ایران که بتازگی بدست آورده
بیان مینمایم و بر تاریخ خصوصی کرمان که بزحمت بسیار جمع
و ترجمه کرده ام علاوه میکنم **فصل علاوه** —

دولت ایران با اینکه گاهی وسعت پیدا میکرده است و گاهی
کوچک بوده است تا دو هزار و پانصد سال قبل از امروز
هیچ گاه در شمار دول بزرگ دنیا نبوده است و مسالهٔ عمدهٔ
تاریخی که بایست معلوم شود این است که دولت ایران
از چه زمان دولت گردیده و کی تاسیس شده است —
و ما باید کمال تشکر را از بدست آوردن علامات تازه که
کشف این مسئله را امروز مینماید بکنیم و آن علامات از این
تفصیل بما نشان میدهد و بدین قرار ند که ذکر میشود

سیروس یا خسرو که سرِ پادشاهان
ایران بوده تاسیس سلطنتِ ایرا نرا کرده است وعصرا و
مقارن با پانصد سال قبل از میلاد است واین پادشا نامدار
از طایفهٔ (انشم) یا (انزم) است که بر مملکت ایلام که امروز
مسمّی بعربستان است سلطنت داشته وپس از مدّتی
مملکت میدیا را که پای تختش همدان بوده فتح فرموده است
وسابق براین فارس وغیره در تصرّف سلاطین میدیا بود-
در واقع تاریخ سلطنتِ باقدرتِ ایران بایستی از این زمان
که سلطنت در مملکت ایلام تاسیس گردید شمرده شود و
مملکت ایلام با اینکه امروزه نسبت بایام قدیمش خیلی کوچکتر
شده است امّا باز از ممالک ایران بشمار میرفت از کشف
الواح سنگی که باین تازگیها مفتشان فرانسوی در شوش
کرده اند تاریخ قدیم ایران خوب معلوم ومنکشف شده
واز این کشفیات تعیین میشود که شهر شوش قبل از پیدایش
علم تاریخ وخط در ایران آباد بوده وموسیو مارگن

فرانسوی که کشف این حفریات را کرده است مدلل میدارد
که آثار و ظروف و کوزها و پارهٔ چیزهائی دیگر که تازه
از حفریات شوش بدست آمده است و دارای همان صور
و اشکال حیوانات و نباتاتی است که بر ظرفها و کوزهای
مصر و شام در هشت هزار سال قبل از میلاد رسم و نقش
میکرده اند و معمول آن عصر بوده است — بنابراین شهر
شوش هم در هشت هزار سال قبل از میلاد آباد بوده و
از آن عصر تا امروز که ۱۳۲۲ هجریست تقریباً ده هزار سال
گذشته است — باری شهر شوش چهار هزار سال قبل از میلاد
مسیح پای تخت مملکت (نوز) بود و نخست شهری بوده
است و رفته رفته وسعت پیدا کرده و مملکتی گردیده و نام
مملکت ایلام بر خود گرفت و سرحدات آن از سمت شمال
به پشت کوه و از مشرق بمملکت بختیاری و از جنوب باسنام
منتهی گردید — و این سرحدات اغلب اوقات در تغییرات
بوده باین معنی که گاهی وسعت پیدا کرد و گاهی از تطاول

دُول همجوار کوچک و محدود میشده است — در هر حال
ایلام مملکتی قوی گردید که با دولت بزرگ مثل بابل در
شوکت و قدرت برابری نمود و با این دولت عظیم محاربه
کرد — از خطوط طهای سنگی که تازه از خرابات شوش بدست
آورده اند معلوم شده است که منجسو یکی از پادشاهان
مقتدر بابل بوده است و در تاریخ چهار هزار سال قبل
از میلاد بر این مملکت ایلام استیلا یافته و مملکت بابل را
از سمت شمال تا بخلیج فارس وسعت داده است — و نام
نرماسین که دیگری از پادشاهان بابل است بر روی این
سنگها نقش کرده است و فتوحات خویش را بر روی آنها نگاشته
است می نویسد از بابل تا خلیج فارس در تحت تصرف
و اقتدار ما است از این عبارت هم چو معلوم میشود که در
آن عصر ایلام در تحت اقتدار و استیلای پادشاهان
بابل بوده است و حکمرانان ایلام اگرچه آزاد و مختار بوده
اند ولیکن بپادشاهان بابل باج گذاری میکرده اند

مفقشان وکاوشگران آثار عتیقه شوش بتازگی آسامی یازده شاهان
وحکمرانانی را که در مدت هزار سال که از سه هزار سال
تا دو هزار سال قبل از میلاد مسیح بر مملکت ایلام حکمرانی
کرده اند معین ومعلوم نموده اند - وهم مکشوف ساخته
اند که طایفه انشم یا انزم که ایرانی الاصلند بر اهالی
وسکنه ایلام که از اقوام سمیتک بوده اند تسلط واستیلا
نموده اند وبسمت شاهزادگی بر این مملکت حکومت داشته
اند مثل طایفه قاجار بر ایران - بنابراین تحقیق تاریخ قدرت
واستیلای ایرانیان که آنان را انزم یا انشم مینامیده اند
بر مملکت ایلام تقریبا از سه هزار سال قبل از میلاد بوده است
وتا دو هزار و دویست وهفتاد سال قبل از میلاد اسلاف
ملکی از ممالک کلدانیان بود اما در این تاریخ دولتی
مقتدر و مطلق العنان گردید وبیشتر از یکصد سال بر
بابل حکمرانی کرد تا زمان سلطنت (خورزاد) که از بابل
برخاسته ودوباره سلطنت ودولت بابل را استقرار

وتشیید ساخت — این پادشاه بزرگ موافق نوشتهائے
که بر سنگهای بلند بزرگ که تازه از حفریات شوش بدست
آورده اند منقوش است قانونها و قواعد غریبه که مفید حال
دولت و ملت و بسیار نافع از برای مدنیت است برقرار فرموده
است و عجب اینکه با حضرت موسیٰ معاصر است و قوانین
این دو مرد بزرگ عالم ریشه و اساس اغلب قوانین و قواعد
امروزی دنیا است و جالب نظار فیلسوفان دانا است —

خلاصه (خمورابی) ایلام را فتح نمود اما باز بعد از او
مملکت ایلام در تاریخ قریب یکهزار و هشتصد سال قبل از
میلاد دوباره بر فداری و حمایت شاه زادگان اشم از تحت
تصرف بابلیان بیرون آمده دولتی قوی و بزرگ شد
موافق نوشته هائیکه بر روی سنگهای بلند که قطعات
آنها تازه از حفریات شوش بدست آمده و بزبان بابلیان که معمول
آن عصر بوده نقش است در تاریخ یکهزار و شش صد سال
قبل از میلاد طایفه کیت مملکت ایلام و کلدانیان هر دو را

ضبط کرده اند و در تاریخ یکهزار و یکصد سال قبل از میلاد
دوباره تقویت پادشاهان انشم مملکت ایلام از تحت تصرف
و حکومت طایفه کسیت بیرون رفته دولتی مستقل گردید
شترک نخوانت که یکی از پادشاهانی است که در استقلال
دولت ایلام کمال شجاعت و جهانگیری بکار برده است و
فتوحات نامی نموده است آثار عتیقه را که در فتوحات خود
بدست آورده است همه را در شوش جمع نموده و تاریخ آن
آثار را با خطوط آنها از زبان سمیتک بزبان انشم که زبان
قدیم ملت اریان و ایران است بترجمه در آورده است که
دانشمندان امروزی هر دو خط و زبان را با آسانی و سهولت
از نقشهای تازه بدست آمده در شوش میخوانند - و این عصر
زمان بزرگی و قدرت و شجاعت و علم و دولت و ملت
ایلام بوده است در همین عصر بوده که دولت نینوا شروع
به بزرگی کرد و در قرون عدیده با دولت بابل و ایلام جنگها
سخت نموده - تا بالاخره از سنه ششصد و چهل و هفت
(۶۴۷)

تا شش صد و بیست و شش قبل از میلاد که نوبت سلطنت و
جهانگیری به (اث بنه پال) رسید شوش را مفتوح
و دولت ایلام را منقرض ساخت و دراین واقعه بزرگ دو
چیز سبب ما یه تعجب است یکی دوام و پایندگی دولت شش هزار
ساله ایلام که بیشتر از مدت سلطنت دوازده تا امروز
ایران است و دیگری قدرت (اث بنه پال) که چنین دولت
قوی را منقرض ساخت - اکنون باید قدری توجه خود را از
رودخانه کارون بطرف کوهستان همدان بکشیم آنچه سابق
ذکر شد اغلب راجع بطایفه سمیتک و کلدانیان بود حالا از طایفه
آریان که ایرانیانند ذکری میشود اگرچه از اصل و نژاد این
ملت نمیتوان بطور حقیقت چیزی نوشت زیرا که از بیخ
و بنیاد ایشان از بدایت محققاً و علی التحقیق هنوز چیزی بدست
نیامده است امّا از قراین میتوان فهمید که در قدیم پیش از آنکه
تاریخ در عالم رسم شود ملت آریان در هندیان یکطایفه واز
یک تیره بوده اند که از ایران تا پنجاب سکونت داشته اند

تا این اندازه از قرائن خارجه و محاکمات تاریخیه بدست
آورده اند — افسانهای بسیار از قبیل افسانه کیومرث و کیخسرو
و رستم وغیره درمیان ایرانیان شهرت و شیوع دارد و شاید
تا یک درجه هم بی اصل نباشد اما تاریخ شناسان این قبیل
افسانها را بدون برهان و دلیل تاریخی قبول نکنند و وقعی
نهنند — خلاصه برسر اصل مطلب رویم و از این سخن در
گذریم از وقتیکه دولت ایران خود را دولت شناخت تخت
پای تخت مملکت را در میدیا ساخت و ایجا را انتخاب نمود
و زبان ایشان در این زمان فرس قدیم بود اگرچه اصلاً
از اهل فارس نبودند و این مطلب از توراة و تواریخ یونان
مکشوف و معلوم میشود که اهالی میدیا و فارسیها را یکی
میدانسته اند و تاریخ تازه که از نینوا بدست افتاده و آن
تاریخ بر تخته سنگها مکتوب و منقوش است تصدیق
این مطلب را چنانکه در باره ملت اریان نوشتیم مینماید
و در این تاریخ مذکور است که تگلیث پای لیسر اول

پادشاهی است که در یکهزار و یکصد سال قبل از میلاد
سلطنت نینوا را داشته و از مملکت میدیا باج میگرفته است
و دیگری از پادشاهان نینوا موسوم بر ساقن از سنه
هفتصد و سی و یک تا سنه هفتصد و سیزده قبل از میلاد
سلطنت داشته و لاف میزده که اگرچه از مملکت میدیا دور
امّا شوکت و اقتدار من باندازه ایست که اهل میدیا از من
میترسند و بمن باج میدهند و این ادّعا را موافق تاریخ
پادشاهان بنی اسرائیل میتوانیم تصدیق نمائیم زیرا که در توراة
آنان مذکور است که از هفتصد و بیست و دو قبل از میلاد
پادشاهان نینوا پای تخت بنی اسرائیل را مفتوح نموده و
بنی اسرائیل را بر اسیریا که نینوا باشد کوچانیده در انجا
در ولایات و شهرهای میدیا بنز جای داد - در چند سال
بعد از این تاریخ دولت میدیا اقتداری یافته و سر از تخت
سلطنت نینوا برتافته استقلال پیدا کرد - در تاریخ
شش صد و چهل و هفت قبل از میلاد فیا یثر نامی پادشا

میدیا مملکت فارس را فتح نموده بتصرف درآورد و از آن وقت
دولت میدیا دولتی قوی گردید ـ در شش صد و هفت
قبل از میلاد اهالی میدیا با پادشاه بابل دست بهم داده
نینوا را تصرف کردند و این تاریخ بقدری با نستنش مفید و
قابل توجه است که شایسته این است جوانان ملت در هر
مدرسه بیاموزند ـ مختصرا چون تاسیس این دولت
دوباره از ایلام شده است اهل تاریخ حق دارند که او را
دولت ایلام بنامند زیرا که در این بار سیر دس نامدار
که سر سلسله پادشاهان ایران و از شاهزادگان انشم
است علم اقتدار برافراشت و بنای جهانگیری را گذاشت و
نام این فاتح بزرگ باندازه در تواریخ ثبت است که محتاج
بمعرفی نیست و براحجاریکه تازه بدست آورده اند شرح
فتوحات و شوکت و اقتدار خود و جلالت خاندان خویش
را نقش کرده است و از تاریخ سلطنت او معلوم میشود که در
سنه پانصد و چهل و سه قبل از میلاد اشتوی گو پادشاه

میدیا جنگ کرده وچون اهالی همدان ازاو دلتنگ بودند
بطرف سیروس گریدند سیروس پادشاه مذکور را دستگیر
وشهر همدان را پایتخت خود را تصرف و تسخیر کرد ـ سه سال بعد
ازاین فارس را نیز بحیطهٔ تصرف درآورد و پادشاه بالاستقلال
مملکت ایران گردید وازاین تاریخ دوباره سلطنت ایران تاسیس شد
ودرهمین تاریخ سیروس بنای جنگ را بادولت بابل گذارد
ودرمدت هشت سال آن دولت را منقرض ساخت وبدون
مقاتله ومقابلهٔ بادشمن شهر بابل را بتصرف درآورد وپس از
این فتح نمایان روز بروز وسال بسال بر اقتدار دولت ایران
افزود ـ بعد از وفات سیروس کامبیز پسرش بر تخت
سلطنت ایران نشست وعزم فتح مصر را بمیان بست ومصر
را مسخر ساخت چون سالها بود که کامبیز برای فتوحات ممالک
خارجه از ایران بیرون رفته بود یکی از مغهای ایران خویش را
بجای پسر بزرگ سیروس گذارنده غصب سلطنت کرد
ودراین گیرودار کامبیز بدرود جهان نمود

دارا که از شاهزادگان این خاندان بود بر آن مغ غاصب سلطنت
بتاخت و ویرا کشته ایران را از وجودش پرداخت و چهل سال در
ایران سلطنت کرد و در چهارصد و هفتاد و نه قبل از میلاد
وفات یافت بنای عمارات و ابنیه تخت جمشید فارس از این
پادشاه است بعد از وفات او پسرش زکسیر بجای پدر نشست و کم
همت بر اتمام ابنیه و عمارات تخت جمشید بست تا آن را باوج
اعلای ابنیه و عمارات عالیه آن زمان رسانیده که تا امروز
هنوز آثار این بنای بزرگ عالی برقرار و پایدار است و این پادشاه
بر دولت یونان حمله برد و با وجود اینکه لشکر بیشمار داشت
شکست خورد این بود مختصری از تاریخ کلیه دولت و ملت
ایران که تازه کشف شده است و از اینجا باز رجوع بتاریخ مخصوص
کرمان مینمائیم بعون الله والمنه **جزو دویم** میراوستس
مورخ معروف یونانی میگوید که جرمانیان یکطایفه از دوازده
طایفه ایرانی بودند و در زمان دارا حکومت چهار دهی حکومت
کرمان شمرده میشد استربت مورخ یونانی دیگر میگوید کرمانیان

ولایت و مملکت بزرگ است وسیع که مابین ایران و بلوچستان
واقع است و در جهت شمال بلوچستان افتاده است این
مملکت خیلی آبادان و همه چیز در انجا یافت میشود و غیر از
درخت زیتون همه جور درختهای بزرگ در آن دیده و یافت
میشود و نیز دارای رودخانه ایست - یک مسافر پرتغالی
گفته است که در کمابین رودخانه ایست که در او خاک طلا
هست معدن نقره و مس و سم الفار و نمک نیز دارد نزدیک
بکرمان در سمت شمال لوط بزرگ و سیعی است چون در این ولایت
اسب نیاد نیست اغلب الاغ سوار میشوند و قبل از شروع بجنگ
یک رأس الاغ قربانی میکنند زیرا که جز بخدای جنگ بخدائی
قایل نیستند و اهالی این ولایت مردان جنگجوئی هستند و هیچ کس
پیش از اینکه از دشمنان خود سری بیاورد عروسی نمیتواند بکند
ولی سایر عادات و زبانشان مثل سایر اهل ایران است - صاحب
شاهنامه میگوید که وقتی کیخسرو لشکری جمع میکرده است -
پادشاه کرمان و خوزستان در لشکریان او بوده اند و جنگ نموده اند

خوزستان و اهالی آن

وهم میگوید که دارا با اسکندر در کرمان تلاقی کردند ولی این اشتباهست
زیرا که محققا این تلاقی در چند منزلی ری در مشرق طهران اتفاق
واقع شده است و دارا را در اینجا بدرود جهان کرده است —
در هر حال اسکندر در مراجعت از هندوستان از خاک کرمان از راه
بمپور و رودبار و جیرفت عبور نموده و با بسط و شوشتر رفته
و بنزکرتاش سردار و با فیلها و اسبابی که همراه داشت از راه
سیستان در جلگه هلمند رود بپادشاه خود اسکندر ملحق شد و هم در
این خاک نیارکاس امیرالبحر اسکندر رسید و خبر محفوظ بودن
جهازات جنگی خود را در خلیج فارس و حوالی بندر عباس داد
خبر و تاریخ صحیحی هنوز از زمان ملوک الطوایف از کرمان بدست
نیامده است تا معرفت که در آخرین جنگی که اردشیر بابکان در دام
هرمز نمود فارس را مفتوح و ملوک الطوایف را که پانصد سال طول
کشیده بودند منقرض ساخت و تا زمان استیلای عرب دودمان سلطنت
ساسانیان را تاسیس کرد و میگویند شهر کواشیر را که در کنار شهر
امروزی کرمان خرابه‌های وسیعی است باز ماشیر اردشیر بنا
کرده است

کرده است و خرابهای شهر مذکور که امروز به جنوله آباد معروف
و در طرف راست رود خانه برماشیر واقع است از بناهای واست
و زن اردشیر بندی در جنوب این شهر ساخته بوده است که
مشهور به بند نسا است - و در شمن این خاندان بگفته صاحب شاه
نامه هفتواد بوده است و بروایت اهالی هم در شمرکجاران یا کوزاران
که در یک میل مسافت لب رود خانه که خرابهای آن هنوز باقی
است واقع شده بوده است مادری داشته و قلعه هم هنوز در واد
دارد که موسوم به کت کرم است و قلعه محل توقف هفتواد را انجا
میدانند و ما مختصری از قصه و افسانه هفتواد چنانکه مشهور است
مینگاریم تا بر بصیرت خوانندگان بیفزاید و آن از این قرار است
که روزی دختران دیگر از برای چرخ ریسی میروند دختر هفتواد
دیر میرسد بر داشت او را شکافته در او کرمی یافت آن کرم را در
دکان چرخ خود نهاد و بخت ان کرم ان روز از هر روز بیشتر
ریشت و این خبر مشهور شد و رفته رفته بخت ان کرم هفتواد طاکم
با الاستقلال ان مملکت گردید و اردشیر را شکست داد اردشیر

دانست که اینکار بزور و بازو پیشرفت نخواهد نمود مگر آن کرم را که
از فرط بیمشاهزادها شده بود بتمهیدی از میان بردارد خود را
بصورت ناجری درآورد و بعنوان اینکه برای کرم نذری میبرد بقلعه
رفت و آن کرم را بزهر بکشت یا بگاوی کرم حلبی آب کرده بریخت و
او را هلاک ساخت و اردشیر بعد از هلاک آن کرم فتح نمود و هفتوا
را از میان برداشت اگرچه این افسانهٔ عجیب در مسائل تاریخی اصلی
ندارد اما محتمل است چنانکه در هندوستان هنوز طوایفی هستند
مار را پرستش میکنند این فقره هم در این صفحات رواجی داشته
است یا این افسانه راجع بحاصل ابریشم است که از کرم بعمل میآید
ولی اینکه لفظ کرمان را از کرم مشتق دانستهاند توهم باطل است
بعد از اردشیر که جانشینان او در هر سو مشغول جنگ بوده‌اند
کرمان بواسطهٔ بعد از طرف شمال و مغرب از سوحادث چنین خاموش
بوده است و در تاریخ ذکری از او نشده است - در زمان شاپور
ذوالاکتاف پنج هزار عرب از نجد و بحرین بطور حبس و تبعید
و جلای وطن نموده بکرمان فرستادند در عصر انوشیروان

عادل کرمان خیلی آباد شده است و در حکومت آزرماهان که
قصبهٔ ماهان کرمان را آباد کرده است دوران وقت انوشیروان
بساختن باب الابواب قفقاز مشغول بوده چون پول برای
ساختن و مخارج آنجا کم آورده غفلة پس از رماهان بکرمان
آمد و از رماهان آن قدر پول با نوشیروان داد که مبلغی بعد از
ساختن باب الابواب زیاد آمده که از آن پول استرآباد را ساختند
و آباد نمودند — یزدجرد بعد از شکست ز عرب بطرف کرمان
فرار نمود و چند حیران و سرگردان بود و آخر در راه مرو بدست
آسیابانی کشته شد — بموجب تاریخ کرنیه (عمر سهل بن عدی)
عبدالله غالیان را از برای تسخیر کرمان فرستاد و اگرچه مردم کرمان
از بلوچها و مردم کیچ مدد خواستند و آنها ندادند ولی باز مثل سابق
بلاد ایران چند اسقامت و پایداری کردند تا شکست نها دند
که قطع امید ملت ایران بکلی نمود و پس ازان معلوم میشود که این
ملت بیچاره مدتها دوچار مصیبتها و رنج و تعب ها بوده اند
در مردن عمر در سنهٔ هجری شورش و آشوب عمومی در ایران

بر پا گردید اما نتیجه این شد که فاتحین اسلام بر آنها بیشتر تحت
گرفتند و در ولایتهای دور دست مهاجر و محافظ گذارد ند از آن
جمله کرمان بود که در آنجا قلاع ساخته و عربها جا گرد ند بخصوص
گرمسیرات کرمان که هم آبادیهای عمده داشت و هم با عربستان در گرمی
هوا همداستان بود چند سال بعد از این یکقشون از عرب در برف
سرحدات کرمان هلاک شده اند و فقط دو نفر از انها زنده بدر
رفته بدیگران خبر برده اند احتمال کلی میرود که این محل سارد
بوده است در زمان خلافت حضرت علی بن ابیطالب که خوارج
بنای شورش را گذارد ند در فارس و در کرمان اغتشاش تازه
برپا نموده اند و از تحت اطاعت و فرمان برداری بیرون رفته
یاغی گردید ند زید تدبیر نموده روسای گردنکش یاغیرا که از
طوایف مختلفه بود ند برضد یکدیگر تحریک نمود این بود که بخالفت
یکدیگر برخاستند و بهم آویخته یکدیگر ریختند در سنه
۶۹ وشصت و نه دوباره خوارج در کرمان خروج کرده اما مصعب
برادر ابن زبیر انها را متفرق ساخت بعد از چند سال دیگر یکطایفه

از خوارج باسم ازارقه در مدت یکسال و نیم جنگهای کامیابانه
کردند ولیکن بعد ازان بهمدیگر افتاده یکدیگر را از میان برداشتند
در سنه هجری ابن اشعث که در جنگ افغانستان او را معزول
کردند یاغی شد و او را شکست دادند و فرار کرده بطرف کرمان
آمد اما آخر الامر دوباره بافغانستان رفت - چیز دیگری که
توجه ادمی را بدین ولایت میکشاند این است که عبد الملک در
زمان خلافت خود حجاج را گفت یا خود رفته یا اینی را بکرمان
بفرست تا ما را از وضع آن مملکت مطلع سازد آن شخصی که بکرمان
رفته است چنین راپورت داده است که این مملکت از برای
نگاهداشتن قشون زیاد حاصلش کفایت نمیکند قشون کم او را
نگاهداشتن نتواند زیرا که مردمش یاغی میشوند مورخ معروف
افضل کرمانی در سنه ۵۸۵ مینویسد که این راپورت را در بارهٔ
جیرفت نوشته اند و احتمال کلی هم میرود که آنوقت بردسیر
شهر نبوده است با اینکه بابادی جیرفت و بم بنوده زیرا که ابا بانی
این دو پیشتر وقدیم تر از بردسیر است - خلاصه تا یکصد سال

بردسیر از قدیم این اسم نبوده زیرا که ابا بانی از اول

بعد از هجرت آتش پرستان فارس تمام نشده بودند تا شخصی خنام
نام هفت سال حکومت کرمان کرده و با جبار چندین هزار از گبران
آتش پرست پارسی را مسلمان نمود و خیلی از آتشکده ها را خراب
کرد — در سنه هجری یزید بن مهلب بر ضد خلافت برخاست
و تا چندی قرین بخت و اقبال بود و حکام بطرف فارس و کرمان
فرستاد و بسایر ولایات بعد از شکست خوردن و کشته شدن
برادرانش بطرف کرمان فرار نمودند و امیدوار بودند که یکی از
حکام قلعه جات آنجا که با ایشان سابقه مودت و دوستی
داشت و آنها از او حمایت کرده بودند تا بحکومت رسیده بود
از ایشان حمایت و تقویت خواهد کرد لیکن قضیه برعکس اتفاق
افتاد آن حاکم ایشان را گرفت و کشت و خانواده ایشان را به بردگی
بفروخت — در سنه در خلافت مروان بن معاویه ابن جعفر
برادر علی علیه السلام ادعای خلافت کرد و اول مردم کوفه بجانب
او برخاستند و آخر چنانکه عادت دیرین ایشان بود از دور او
متفرق گردیدند مجبور شد که باین طرف دجله بغداد فرار کند —

در اسطخر فارس تقویت و اعانت خوارج بنای حکومتی گذارد و نزدیک
سال حکومت نمود همه اهالی ایران او را قبول نمودند امّا در سنه ۱۲۹
که خوارج مضمحل گردیدند باز مجبور بر فرار شده بطرف ابو مسلم
خراسانی که علم سیاه بنی عباس را برافراشته بود رفت و بحکم ابو مسلم
در زیر توشک او را خفه کردند زیرا که میدانست او از بنی عباس
بخلافت اولی و سزاوارتر است در هر حال این زمان آخر اقبال بنی
امیّه بود در همین اوقات قحطبه سردار مشهور ابو مسلم که نهاوند را
محاصره کرده بود با لشکر خلیفه که قریب یکصد هزار بودند و
ابن معاویه را شکست داده از کرمان برمیگشتند برخورد و
قحطبه انها شکست فاحشی داد و این نخستین شکست بنی امیّه بود و آخرین
شکست ایشان در سنه ۱۳۲ در رود خانه زاب بود که خلافت
برخاندان بنی عبّاس که از طوایف قریشند استقرار یافت - قتل
و خونریزی فوق العاده ابو العبّاس مشهور بسفّاح دودمان
و خاندان بنی امیّه را بکلّی از زمین منقرض نمود در وقایع خراسان
در اوایل قرن سوم هجری از تخت خلافت بغداد بیرون رفته

مطلق العنان گردید و متوان این وقت ایران را از تخت خلافت
عرب بیرون آمده شمرد که بعد از دویست سال ایرانیان از زیر
بار رقیت و عبودیت اعراب که جلیعی بود آزاد شدند و شجاعان
ایران از این رقیت در اول بار بطور راهزن آزاد شدند و در
واقع پیشرفت هم کردند — از جمله این شجاعان یکی یعقوب
بن لیث صفار بود که بزودی در سیستان که مولدش است
خود را بدرجه سرداری رسانید و در ۲۵۳ صاحب هرات و
کرمان و فارس گردید — افضل کرمانی مورخ از قول موثر
سلف مینویسد که یعقوب را طایفه کوفج که در کوه بارجان
منزل داشتند در جیرفت جلوگیری کردند و یعقوب رئیس
ایشان را گرفته و با نجیر بهم فرستاد و او در آنجا بمرد — شمات
و فتوحات یعقوب با خودش بگور رفت عمرو برادرش کاری
از پیش نبرد فقط قرها بلوچستان در تصرف این خاندان بود
و سیستان مدتها در دست دودمان ایشان باقی ماند در این
بین سلطنت سامانیان تاسیس گردید که موسس او اصلا

زردشتی و از اهل بلخ بود و بواسطه اغاثت و طرفداری که از اولاد
خراسان باو شد اسلام را قبول کرد و در طرف شمال ایران بسیار
با قدرت و قوت گردید - اسماعیل معتمدترین این خانواده است
که در وسط آسیا با عیسویان جنگ و جهادهای نمایان کرده است
و خراسان و ترکستان و بلخ و بخارا را که پای تخت او بود در تحت
تصرف او گردید و بخارا از این تاریخ به بعد یکی از بزرگترین
محلهای تدریس و دار العلم مسلمانان شد ولی بواسطه قابلیت
بودن خاندانش در ایران خیلی اغتشاش قلبی نظمی روی داد -
در ایران وقاق محمد بن الیاس و مشهور بابو علی و راهزن معروف
بود در ۳۱۵ در نیشابور شنید که هر کس بخواهد کرمان را میتواند
بگیرد از نیابان لوط عبور کرده کرمان را متصرف شد و رده اما بعد
از چندی معز الدوله که شجاعترین دیلمها بود سیر جان را متصرف کرده
بکرمان آمد ابو علی را محصور ساخت ابو علی روزها خود را مشغول
جنگ نشان میداد و شبها برای معز الدوله تعارف فرستاده تا او را
بنوکری خود قبول نمود و خود بجنگهای دیگر اشتغال یافته

تا در سنهٔ بغداد را تصرف در آورد و خلیفه را که المستکفی بالله
باشد نابینا نمود و از اره سلطنت را خود و خانواده بدست گرفتند
تا در سنهٔ که طغرل بیک داخل بغداد گردید - چون ابو علی پسر شد
بود پسرش یا سبی او را از کرمان بیرون نمود و آن بیچاره بطرف خراسان رفت
پسر یاغی و جسور از خود راضی و مغرور گردید که خواست دست تصرف
بفارس دراز کند لیکن این طمع بیجا مایهٔ خرابی آن بینوا گشته زیرا که
عضد الدوله با شکست داده کرمان را تصرف نمود پس از این نوبه
یعقوب لیث از سمت سیستان بکرمان حمله آورد آن بخت برگشته
نیز شکست خورده بسیستان برگشت پدرش خلف بن احمد دیوست
بعد از اطلاع از شکست او را بکشت و خلف هنوز هوای تصرف
کرمان را در سر داشت زیرا که بلوچستان در تصرف او بود و حکومت
کرمان در اره دیالمه و سپرده بهرمز بود لهذا خلف میخواست که
لشکر کرمان بهوای تصرف بلوچستان نیاشند بدین جهت بخیال
حمله بر کرمان افتاد اما مردم سیستان از او حمایت و طرفداری
نداشتند طرح تدبیر و حیله ریخت و آن این بود که ملایی

بزرك خود را بعنوان رسالت بكرمان فرستاد و بآدمهايش
سپرد كه او را در انجا زهر بخوراند و آنها چنين كردند مردم سيستان
كه از اين تدبير بي خبر بودند بغيرت ملي با خلف همراهي كرده بر كرمان
حمله بردند و اين دفعه فتح نموده كرمان را متصرف نمودند و مدت
كمي متصرف بودند چون پسر ديگرش از كرمان پدر آگاه شد بر او ياغي
گرديده و ويرا شكست داد خلف بوي پيغام فرستاد كه من در بستر
بيماري افتاده مشرف بر مرگم و از گذشتها گذشتم و تو اين هم بار پسين
بيا و مرا ببين كه ميخواهم وصيت نمايم كه دولت و حكومت ما
بدست ديگري نيفتد چون پسرش ببالينش برفت غفلة از بستر
جست و پسر را با خنجر بكشت در مراجعت بسيستان محصور سلطان
محمود غزنوي گرديد چون در وقت گرفتاري محمود را سلطان
خواندي محمود از اين لفظ خشنود شده از كشتن او در گذشت
ولي ويرا اسير گرفت و آخر الامر او را امير آخور اصطبل خويش
فرمود - مدتها ما بين حكام ديلمي هرمز و فارس بر حكومت
كرمان جنك و نزاع بود تا در سنه ۳۱۳ هجري سلطان الدوله ابو نجا ع

برادر کوچک خویش ابو الفوارس را بحکومت کرمان مقرر کرد ولی
او از بلوچستان لشکری جمع کرده و یاغی شد تا از برادرش سلطان
الدوله شکست خورده پناه نزد سلطان محمود گردید محمود غزنوی
از او حمایت کرده لشکری باوی فرستاد تا کرمان و فارس را
بتصرف در آورد بمحض تصرف این دو مملکت بر سلطان محمود یاغی شد
دوباره سلطان الدوله او را شکست داده بطرف همدان گریخت
بعد از چندی با برادر در صلح گوییده آشتی کرد و او نیز حکومت
کرمان را بوی تفویض داشت باز این سلطان رحیم سلیم النفس را بر
جان انداخت که آخر در حوالی شهر بابک از زحمت ناخوشی
و شدت خستگی وفات یافت و بدود همان گفت - سلطان
عماد الدین ابو کالنجار بجای سلطان الدوله برامد و ابو منصور
فولاد ستون را بحکومت کرمان مقرر کرد و زیاد تر شرح این طایفه
ضعیف را بیان کردن فایده ندارد **فصل** موج عظیم دیگر
که برهم زن آسیا و ناخ آن بود ایلات شبان پیشه سلجوقیه
که از شدت عسرت و کمی مرتع و چراگاه بطرف مغرب آمدند

ملک قاورد که پسر چغربیک بود مملکت کرمان را تصرف ساخت
و طرح حکومتی در انجا انداخت که تا یکصد و پنجاه سال در خاندان
او بماند در این اوقات دو نفر مورخ در کرمان بوده اند یکی صاحب
تاریخ عقد العلی دیگری محمد ابراهیم نام صاحب تاریخ مخصوص
بسلجوقیه اما هیچ یک از این دو تاریخ بزبان اروپائیان ترجمه
نشده است ولی من انها را بدست آورده میخواهم پاره از تواریخ
ایشان را در بعضی موقعها نقل نمایم - ملک قاورد بطور تحقیق مرد
بزرگ کارآمدی بوده است و اول شخص حکمران مقتدر کرمان شمرده
میشود که تا هنوز اسمی از او باقی است - تصرف مملکت کرمان برای
او زحمتی نداشت و وقتیکه ملک کابخار از فارس برای حمله براو
و جنگ با او میآمد ترتیبی قرار داد که او را زهر خورانیدند و پس
ازان بی مانعی مالک مطلق سرد سیرات کرمان گشته ابهار امنظم
کرد - یکی از قوانین مخترعه او اینکه قدغن کرد که بره شیری هیچ
نکشند تا بزرگ شده خوراک بیست نفر باشد خلاصه چون واقع
آذوقه سرحدات کرمان اغلب از کرمسیر است و آن ولایات

تصرّف طایفه کوفج و قفص بود و اینها همان طایفه بودند که از
یعقوب بن لیث جلوگیری نمودند و در این وقت بواسطه ضعف
دیلمها تمام ولایات جبوفت را تا ساحل دریا تصرّف داشتند
و در خال فارس و خراسان تاخت و تاز میکردند - تا ورد ملتفت
شد که حمله رو برو براین طایفه نمودن بواسطه راههای سخت
و کردنه های خطرناک دشوار و خلاف عقل است لهذا تدبیری
بکار برده ظاهرا یکنفر از امرای محرم محترمش را بتهمت خیانت
از درگاه براند و او بجبوفت رفته پناهنده رئیس این طایفه شد
رفته رفته رئیس این طایفه با و میل پیدا نمود و از او مطمئن گردید
در اوقاتیکه آنها عروسی داشتند و مشغول عیش و عشرت بودند خبر
بقاورد فرستاد او هم بعجله بجبوفت رفته بغتته بر سر آنها ریخته
و یکی را زنده نگذارد - بعد از این قاورد دارای ثروت و دولت
عمان خبر دادند که کسی هم که بتواند مدافعه نماید در عمان نیست
او نیز با میر هرمز فرمان داد که لشکر خود را با نجا بفرستد امیر نیز
اطاعت کرده لشکریان او بدون مقاتله و مقابله عمان را تصرف
کردند

کردند و همینکه حاکم آنجا شهریار بن طافیل را طلبید نداد ترس در
تنوری پنهان کردید چون ویرا بدست آوردند او را بخشیدند او
نیز تمام جواهرات خود را تسلیم نمود و تا زمان سلطنت ارسلان شاه
عمان در تحت اداره کرمان بود - ازاین پس او رد توجهات خود را بطرف
سیستان مصروف داشت در عرض راه بسیستان میل و دروازه
و بازه کاروانسراها و آبادیهای عمومی از عابرین ساخته که در سنه
مسیحی مطابق با سنه ۴۱۳ هجری که ازاین راه که منحصر است عبور کردم
هنوز از آن آثار باقی دیدم یکوقتی او رد بحیرت رفته بود در اینجا
شنیدند که تاجران کرمان گران کرده اند فوراً بکرمان مراجعت کرده
پس از تحقیق معلوم نمود که تاجران بدون جهت گران کرده اند چندین
از خبازها را بتنور انداخت و کار خبازیرا منظم ساخت فارس را نیز
بتصرف در آورده و بدست الب ارسلان برادر بزرگترش سپرد که بجای
عموی خویش طغرل بیک نشسته بود و الب ارسلان ده سال از سنه ۴۵۵
تا سنه ۴۶۵ سلطنت نمود و چون بر تیراندازی و کمانداری خود مطمئن
و مغرور بود روزی یوسف نامی که اسیر بود بحضور آورده

بطرف الب ارسلان میرفت نگاهبانان خواستند ویرا ممانعت نمایند
گفت بگذارید بیاید و تیری بطرف او انداخت تیر بر خطا رفت
او بدست یوسف اسیر کشته شد — قاورد از آن جاه طلبی
که داشت بعد از الب ارسلان بضد برادرزاده خویش ملکشاه
برخاست و بعد از سه روز جنگ شکست خورده اسیر شد
و چون در اردوی برادرزاده اش هواخواهان بودند که میخواستند
قاورد را بسلطنت برنادارند شورش نمودند قاورد را بدین تهمت
در همانی خفه کردند و این واقعه در ۴۶۶ هجری واقع گردید —
کرمان شاه پسر قاورد بجای پدر برامد و یکسال سلطنت کرده بمرد
پسرش سلطان شاه که در اردوی ملکشاه اسیر شده
بود او را میل کشیده بودند اما کور نشده بود فرار نموده بکرمان
آمد و بجای برادر نشست و عنان مملکت بدست گرفت —
ملکشاه مصمم شد که خانواده قاوردی را بکل از ریشه
براندازد کرمان را محاصره کرد ولی لشکر بحال هجوم نفرد ختوان
ملکشاه قاورد بسوخت ولی ضرری از محاصره کرمان دست برداشت

سلطان شاه در شش فوت شد تورانشاه بانی مسجد ملک کرمان
بجای برادر نشست و چند سال مملکت داری نمود ایرانشاه پسرش
پنج سال بعد از عصر ملک شاه بزرگ که نظام الملک معروف وزیر
اعظم او بود بجای پدر برامد و بقدری ظالم و ستمکار و بدکار بود
که علما و شیخ الاسلام کرمان او را کشتند و شاید باعث قتل
او این بود که میل بمذهب ملاحده اسماعیلیه نموده است و او را
محض همین بیگ یا دمینمایند و بعد از تقحص بسیار ارسلان ناصر از
خانواده قاوردی در محله گبرها و مجوسان پیدا کرده بجای او
بسلطنت برداشتند در زمان سلطنت ارسلان شاه که چهل
سال طول کشید کرمان چنان معمور و آبادان گردید که برابری
با خراسان و عراق مینمود و راه عبور و مرور قوافل از هر دو طرف
بکرمان باز بود و فارس را نیز تصرف فرمود — معروف است که
وقتی رسولی بدربار سلطان سنجر فرستاده بود سلطان پرسوال گفت
شنیده ام کرمان را ولایتی است که نرگس زیاد دارد رسول مقصود
او را درک کرده فوراً جواب داد بلی اما خارهایی تیز در

آنجا یافت میشود - چون ارسلان بدرجهٔ شیخوخیت و ضعف
پیری رسیده بود ملک محمد پسرش تخت پدر را متصرف نمود
و پس از خشم کردن و قتل بسیاری از خویشان خویش بنای عدل
و انصاف را گذارده و در رواج علم و درس کوشش زیاد داشت
و مدرسه‌ها و مسجدها و کاروان سراهای زیاد بنا و آباد کرد
و هر کس دست از عهدهٔ امتحان تعلیمات و درس خود برمیامد ادب
و یا شغل و انعام میدادی - درسی بیزن نزد بابا دلغارد
کاروان سرای خرابهٔ هنوز از بناهای او باقی است که باز در
او منزل میکنند طبس نیز در این زمان در اداره کرمان در آمد
و یکسال قبل از فوت سلطان سنجر بخت برگشته که در کمال
دلتنگی در ۵۵۲ مرد و مرو پای تخت او از دست طایفهٔ
غز غارت و خراب گردید اصفهان نیز در کار این بود که تصرف
ایالت کرمان در آید ولی والی آنجا قبل از وقوع این کار در
۵۵۱ مرد و این طایفهٔ غز نیز کرمان را بصورت بیابان
بی آبادی در آورده ند خ صه بعد از ملک محمد طغرل شاه بجای

پدر برامد اما بعد از وفاتش چهار پسر او کرمان را بشورش در آورد
و در این اوقات قادین که شهر بزرگ جیرفت و تجار نگاه معتبری
بود موافق سفرنامه مسافر معروف مارکه پوله اول وثنی و نخست
باری بود که قادین را غارت کرده چاپیدند - کرمان در این
اوقات بطوری خراب و پر آشوب و درتاخت و تاراج افتاد
که یکی از ظرفای آن عصر در حق کرمان گفته است که هر خوشه
گندمی که در کرمان میروید علی همراه میآورد از برای هرکناه
و تقصیر کوچکی حکم قتل میدادند و باندک بهانه و تهمت و خیانت
خورده از هر کس سر میزدند سر شش امیبریدند در هر حال علاوه بر بلیات
و صدمات عمومی که کرمانیهای بیچاره دوچار بودند سلطانشاه
برادر تکشخان که چند سال بود در سدد قلع و قمع طایفه سلجوقیه
برامده و اکسبی بود که آخرین خاندان بزرگ سلجوقی را بهم زد -
طایفه غز را نیز از سرخس بیرون نمود و پنج هزار از این طایفه
بطرف کرمان و همین اندازه نیز بطرف فارس رفتند آنانیکه بکرمان
آمدند اول چنین وانمود کردند که میخواهند در حلقه نوکری

وخدمتگذاری شاه درآیند بعد که دیدند شاه را چندان
اقتداری نیست بطرف باغین که اوقت در سمت میلی کرمان که
تخمیناً دردہ فرسخی شهر واقع بود نرفتند وقشون کرمان که بجنبك
آنار رفت از ایشان شکست خورد پس از این بطرف جیرفت حرکت
کردند ودر آنجا از قتل وغارت کوتاهی ننمودند پس از نقل وغارت
عام بطرف نرماشیر رفته در آنجا نیز از آزار وادنیت مردم ابدًا
فروگذار نکردند چنانکه از برای چیز گرفتن از مردم خاکستر کرم
که اسم او را هتوه وهاوت غربال میده بودند بعنف بخلق مردم
بیچاره فرو میریختند وباین اشکنجه چیز از مردم میگرفتند واین
عادت زشت کار همیشگی ایشان بوده است چنانکه خاقانی شیروانی
در قصیده خود که در مرثیه محی الدین محمد بن یحیی گفته است بدین مطلب
اشاره کرده است در ملت محمد مرسل نشان نداد ـ فاضل تر از
محمد یحیی فنای خاك بالاخره تو را نشاه کشته شد ومحمد پسرش بجای
پدر نشست وکرمان در این اوقات حقیقةً بقسمی ویران شده
بود که بمثابه بیابانی بی آب وداني مینمود وچیزیکه ما را امید

وادی مور خیز باشد در آنجا یافت نمیشد ـ ملک دینار که از
طایفه غز بود در این اوقات از خراسان وارد کرمان گردید و
بازحمات زیاد محض استحکام شهر آخر الامر تمام این مملکت را بتصرف
آورد و پسران برحسب مشورتهای معتمدین خود بسمت
هرمز در حرکت آمد و حاکم آنجا پیشکشهای لایق از اسب و پول
وغیره تقدیم کرد و باین هم قانع نشده از حاکم قبس که جزیره ایست
در مغرب قشم و در آن وقت محل تجارت معتبری و جای عمده بود
تعارفات بسیار گرفت و در آن زمان بن یامین یهودی بتازگی در
آنجا رفته بود و مینویسند که تجار آن جزیره و تجار ایران و یمن
هر قبیل مال التجاره از لباسهای ابریشمی و زربافتکان و پنبه
و یاقوت نخود وغیره وغیره بآن جزیره وارد میکردند و اهالی
آنجا اداره زندگانی خویش را از معامله طرفین دایر مینمودند و
فواید کلی میبردند و این یهودی خائن بطمع حکومت هرمز افتاده
بود که بلکه بتواند بتوسط ملک دینار مالک آنجا شود اما ملک دینار
جز بخیال گرفتن پول نبود و هرچه توانست از طرفین اخذ نمود

وبطرف پای تخت خود روانه کردید و در عرض راه از خطر یکه طایفه
نمك نشناس و غرها برای او آماده کرده بودند خلاص شده و بنجات
یافت در سنه ۹۱۵ هجری دوباره بعد از مرگ ملك دینار در کرمان
شورش و غوغا برپا شد و مثل اوّل دوباره کرمان ویران گردید
و فرخ شاه که پسر زیدر یکسال سلطنت کرد و تمام خزینه پدر
را بباد داد مستاصل شده و از دربار خیره معاونت جست
و ویرا بملاحظتی اعانت نکردند در این اوقات کرمان از دست
طایفه غز بکمال بدبختی رسید و کرمانیها دوچار نهایت سختی
شدند و هم در این زمان قدرت تازه در کرمان باسم ایلات
باشبانکاره پدید آمد که ولایت و نشیمن آنان در نزدیکی
داراب بوده است و مارکوپوله مسافر معروف مذکور میگوید
که این طایفه مردمان با قدرت و قوتی بودند و ریاست ایشان
تحت اقتدار دو برادر بود که بپیشرفت کار و وصول بمقاصد
با قوه و ریاست آن دو نفر در ممالك ایران مینمودند و طایفه
غز از این دو برادر شکست خورده اینان کرمان را تصرف کردند

این فقره مایه خوشبختی و خوشنودی اهالی کرمان شد لیکن
بملاحظه اینکه نشیمن ایشان در خاک فارس بود ناچار لشکری
در کرمان گذارده بملاحظه حفظ خانه و ماوای خویش بفارس
معاودت کرد امیر هرمز با طایفه غز و کوج و بلوچ معیت و همدستی
نموده و بر ایلک حمله آوردند و در صحرای مزارنگاکه قریب
بساحل دریا بود از طایفه ایلک شکست فاحشی خورده فرار
نمودند و بدین جهت ولایت و مملکت در تحت ریاست و
حکومت ایلک امن و امان گردید اما چیزی نگذشت که نظام
الدین که در این ولایت حکومت داشت بنا ظلم و تعدی را گذاشت
و چنانکه مورخین مینویسند طایفه گبر و یهود را مجبور بر دادن
جزیه کرد بدین سبب مردم یکه در دو قلعه معروف بقلعه دختر است
و هنوز آثار آنها در حوالی شهر امروزی کرمان برجاست بر ضد
او برخاسته و عجم شاه پسر ملک دینار را طلبیدند و او نظام
الدین را گرفتار کرد اما نتوانست این دو قلعه را تصرف در آورد
طایفه غز که در معاونت عجم شاه بودند اصرار مینمودند که بر

میخواهی قلعه جات را تصرف و تسخیر نمائی باید نظام الدین را
بکشی عجم شاه چون با طایفه غز همدست و همراه بود و نمیتوانست
مخالف میل آنها را نماید و هم میدانست کشتن نظام الدین
موجب خطر است ناچار شخصی را که شباهتی تام بنظام الدین
داشت بدست آورده و او را بلباس نظام الدین ملبس نمود در
برابر طایفه غز بکشت چند روز بعد از این واقعه از طرف برادر
نظام الدین که در قلعه جات با طایفه ایلات بود رسولی نزد عجم
شاه آمد که هرگاه نظام الدین را سالما تسلیم کنید ما قلعه جات
را تسلیم مینمائیم لهذا نظام الدین را از چاهیکه محبوس بود در آورده
و تسلیم نموده و طایفه ایلات از کرمان بیرون رفتند از این قضیه
چیزی نگذشت که طایفه غز در چاول لشکر سعد بن زنگی اتابک
که از فارس برای تسخیر کرمان آمده بودند شدند و این طایفه ظالم
متعدی ستمگر آخر الامر بدست لشکریان اتابک معدوم و منقرض
نابود گردیدند و از این طایفه غز عدده قلیلی در خاک کرمان باقی
مانده که امروزه بطایفه رئیسی معروفند و جزو ایلات کرمانند

وقابل هیچ گونه اعتنائی نیستند خلاصه کرمان در این مدت همیشه دوچار
تاخت و تاز طایفه ایلات و گرفتار نهب و غارت و قتل طایفه غز بود
تا لشکری از خیوه مامور کرمان گردید که بقیة السیف ایلات و غز
را ایشان ببرند و بچاپند و لشکریان خیوه آخر الامر شهر کرمان را
تصرف و تسخیر کردند و رئیس قشون خیوه رضی الدین چند سال
حکمران کرمان گردید - بعد از رضی الدین پسرش ملک شجاع الدین
بجای پدر برآمد و ممکن بود برای خود سلطنتی تاسیس کند اگر اتفاقیکه
در جزو دیگر این کتاب بیان مینمائیم اتفاق نیفتاده بود که او این امر
را بهم زده خراب نمود شرح لفظ کبر لغتی بمعنی بنده و فرمان
بردار است و گبریل بمعنی بنده خدا است و معرب او جبرئیل است
و بعد از ظهور اسلام در ایران مسلمانان لفظ گبر را معنی زشت
و بد گرفتند و فارسیها را گبر نامند چنانکه هنوز هم فارسیان کرمان
و یزد را گبر مینامند و در بلوچستان هندوها را کور میگویند
و مقصودشان کافر و بد است و لفظ کبر هنوز در زبان لاتین
و در اروپ معمول و متداول است و اهالی ایران با اینکه این

طایفه زردشتی را فارسی میدانند بازخوزردشت را
گبر دانند وچه قدر این لفظ شبیه بلفظ است که روسها
بخدا بتو میگویند وبعد ازاینکه عثمانیها تاسیس دولت و سلطنت
کردند خصومت وعداوة این لفظ محترم را برضد روسها براه
چیز زشت وکثیفی استعمال کردند جزء سیم حمله طوایف
مغول تحت رایت چنگیزخان در تواریخ روزگار اثر ضرر وخرابی
بسیار این پادشاه قهار خونخوار را از سایر پادشاهان جبار بیشتر
مینمایاند چنانکه پرنس بیزمارك میگوید اهل آلمان هنوز از زیر بار
ضرر جنبات سی ساله بیرون نیامده اند پس میتوانیم بگوئیم بطریق
اولی آسیای وسطی وایران وروسیه هنوز از زیر خسارت
وضرر وخرابی چنگیزخان بیرون نرفته اند که مکرر شهرها را قتل
عام ویران کرد مثل اینکه تمام سکنه هرات ونیشابور را بکشت و
بازبعد از دو سال لشگری باین دو شهر فرستاد که اگر کسی باقی
مانده باشد بقتل رسانند وایشان بغیر از چهل نفر را زنده یافتند
وبکشتند - کرمان در این زمان بواسطه اینکه در گوشه واقع

بود خوش بخانه دوچار این بلاو قرار نشد اما انچه بایست بان
برسد رسیده است براق حاجب که در خدمت قره خطای سر میبرد
ومنصب فراشباشی گری داشت مامور گردید که بدربار خیوه رفته
باج وخراج بگیرد رفته رفته درانجا اقامت کرد ومشغول خدمت
شد بعد از خبر حرکت مغول او را بسفارت هند مامور کردند
که برود وجلال الدین پسر سلطان محمد را که آخر بخوارزم شاهیان
بود بیاورد وقتیکه از کرمان عبور میکرد شجاع الدین زوزنی
چون میدانست جمعیت کمی هستند بطمع مال وعیال ایشان غفلتاً
برآنها حمله برد اما تیر او بسنگ خورد زیراکه زنان ایشان نیز
چون مردانشان لباس مردانه پوشیده وبر او حمله کردند ودو را شکست
داده دستگیرش نمودند وفوراً بقتلش رسانیدند چون براق
حاجب مملکت را بی صاحب دید ترک مسافرت گفت وکرمان را
بتصاحب نمود وبنای حکمرانی را نهاد وقتیکه جلال الدین از هندوستان
از راه مکران بایران آمد براق بطور خوشی از او پذیرائی نکرد
وپس از اینکه برادرکوچکش غیاث الدین بکرمان میآمد او را برگشت

وخفه کرده وسرش را برای چنگیز خان فرستاد بدین جهت چنگیز
خان باو لقب قتلق سلطانی داده وتا روز مرگش که در سنه ۶۳۲
بود در کرمان مستقلاً حکومت نمود بعد از او سلطان قطب
الدین که ترکان خاتون دختر براق را گرفته بود وهم از خویشان
وی بود یکسال حکومت کرمان را نمود — اکنای تا آن که بعد از
چنگیز خان سلطنت داشت رکن الدین پسر براق را بجای پدر
بحکومت کرمان گذاشت واو تا پانزده سال حکمرانی کرد واخر
الامر منکوتا آن که بسلطنت نشست آن بیچاره را بدست مادر
سلطان قطب الدین سپرد او نیز ویرا بقتل رسانیده در بار بحکومت
کرمان نشست ودر سنه ۶۵۸ در کوه جوبار در شکارگاه از شکارگاه
برخم شاخی که باو فرو برد بمرد ودر همین سال بود که هلاکو خان
المستعصم بالله را هلاک کرد — این اتفاق عجیب تاریخ را لانک
فلوی امریکائی بمضمون خوشی بشعر در آورده که در ذیل نگاشته
میشود من بخلیفه گفتم پیر شده وبابن هبر زر محتاج نیستم
وبنابست این همه را جمع کرده در اینجا ذخیره ومدفون ساز
تا دیگر

تا وقتیکه شعله شراره جنت مشتعل گردد بایستی این کنج بی فایدرا
در زمین زراعت کرده باشی تا از آنها شمشیرهای درخشنده تابان بیاید
آید و بزرگی و عظمت ترا رشون درخشان نگاه دارد و بعد او را بستند در
زاویه خانه که مخزن او بود انداختند تا به تنهائی بخورد آنها مشغول باشد
در جائیکه تمام شهدها و شکرهای زر خودرا اندوخته بود و ازان دیوار
محکم سنگی گنجینه او نیز آوازه غائی و شهرای گریه و نوحه شنیده شد و نیز
خلیفه دوباره زنده دیده شد - بعد از قطب الدین ترکان خاتون
عیالش بجای او نشست و بنای آبادانی بسیار گذاشت و دهات
و قصبات و قنوات در هر طرف عموماً بخصوص در طرف سرا سیاب
و چترود آباد کرد و من اکثر از آن آثاهائی که از برای مجرای قنوات در
عصر او بخته بودند و مهر ترکان خاتون بر او نقش بود بچشم خود دیده ام
مادر که بوله معروف در زمان سلطنت ترکان خاتون از کرمان عبور
کرده و بچین رفته است - ترکان خاتون تقریباً در ۶۶۸ وفات نمود
و علت مرگ او را چنین مینویسند که وقتیکه شنید حکمرانی کرمان را
به پسرش میر تمش جلال الدین داده انداز وحشت این خبر دلش شکسته

برد در سنه ۹۰۰ امیر قتمش را معزول و خواهرش پادشاه خاتون کرد ن
کی خاتون خان بود بجای او منصوب کردند غازان خان پسر برادرش
بخانم کوکوجین که مادر که پولاد از چین آورده بود عروسی نمود و او را
بزنی گرفت و این غازان خان پسر ارغون خان است که بسفارت
بفرانسه و انکلیس و نزد پاپ رفت و پادشاه انکلستان نیز در مقابل
او سفیری بایران فرستاد و این نخست سفیریست که از انکلیس بایران
آمده است پادشاه خاتون حکمران مقتدر بود و علاوه شاعر هم
بوده است اما محبت خانوادگی و فامیلی نداشت چنان که برادر
خود را خفه کرد و خون برادرش نخفت تا انتقام از او کشیدند زیرا که
عیال برادرش با خواهرش بی بی ترکان براو بشوریدند و او را گرفته
خفه کردند و در سنه ۹۰۳ در قبه سبز معروف در کرمان مدفون
ساختند - بعد از پادشاه خاتون برادرزاده اش محمد شاه مظفر
الدین در سنه ۹۰۳ بجای او نشست لیکن دائم الخمر و همیشه مست بود
و در سنه ۹۰۳ وفات نمود و شاه جهان امیر قتمش بجای او نشست و
مدت حکمرانی او تا وقت مرگ غازان خان شوهر کوکوجین طول

کشید که در این اوقات احقانه از زادن باج که مبلغ شش صد هزار دینار
که هر دیناری معادل بیست و پنج هزار قران این زمان است ابا کرد که بدار
سلطان محمد خدابنده بفرستند بدین جهت او را بسلطانیه احضار کردند
اگرچه از کشتن او درگذشتند ولی دیگر هم او را بحکومت کرمان نفرستادند
و این آخرین طایفه قره خطائی که در کرمان حکومت نمود —
این طایفه حکومت جزیره هرمز را نیز داشته اند که اهالی آنجا
از تعدیات اینان در سنه ۷۰۰ هجری جزیره خرون را مسکن گرفتند
در سنه ۷۰۷ هجری امیر ناصر الدین محمد بن برهان بحکمرانی کرمان
فرستاده شد و پس از وی پسرش بنگ روز بجای او برآمد و بوضع
ناپایداری حکمرانی را پیشه کرد و بنای ستمگری را گذارد تا در
سنه ۷۴۱ که مبارز الدین محمد مظفر صبدی از علاقه یزد که دختر
شاه جهان را در خانه داشت که نامش قتلق ترکان و مخصر طین
بایت دختر بود بکرمان تاخت آورده کرمان را بتصرف و سلطنت
مظفری را تاسیس کرد — بعد از کشمکش و کوشش و جنگهای
پی در پی آخر الامر صاحب شوکت و اقتدار گردید و شیراز را

نیز تحت تصرف در آورد اصفهان و تبریز نیز بدست اقتدار
او افتاد و ظاهراً بدرجه اعلی خود را رسانیده بود که پسرش
باطناً بر ضد او برخاسته و او را کور کرد چند سال بعد از این وقعه
نیز زندگی نمود و در ۷۵۸ جهان را بدرود فرمود - شاه شجاع
پسرش بجای او نشست لیکن کرمان را بعویش عماد الدین سلطان
احمد سپرد که بانی مسجد معروف بمسجد پای منار کرمان است
و اسم همین شخص بر منبر سنگی قلعه سنگ سیرجان نقش است
که من دیده ام شاه شجاع در ۷۶۵ به بم رفته و از انجا بجیرفت
رفت که در لشکر افغان و جرمان انتقام کشد و این لشکر بواسطه
خواهش سلطان جلال الدین قره خطائی فرستاده بودند و
خاری بر دل فرمان روایان که در قلعه منوجان رودبار محصور
گردیده بودند شدند خلاصه بعد از تاخت و تاز کله ور
و غیره آنها بیغما رفت شاه شجاع با برادرش نزاع کرد و بدان
سبب دولت شاه و ملک محمد بحکومت کرمان مقرر شدند
و شاه شجاع پسر او را حبس نمود و خود را بستر پناه محمود کرد

شاه شجاع بسرد و یم خود را سلطان اویس نام برای انتقام
از آنها بکرمان فرستاد و او بکرمان آمده از انها تعارفی گرفت
و بدون اینکه کاری بکند مراجعت کرد - لهذا شاه شجاع بنفسه
عزیمت کرمان نمود و در ده شتران چند میلی شهر بابک با باغیان
تلاقی نمود و انها را شکست داده دوباره کرمان را تصرف
نمود و حکومت پای تخت را که سیرجان بود بپسران خود سپرد
در حیات شاه شجاع تا ۷۸۶ عماد الدین کاهی بر حکمرانی مستقل
و مدتی اسد پهلوان براو یاغی بود و سلب قدرت از او کرده بود
تا آخر الامر او را هلاک کردند - در این اوقات ستاره رخشان
تیموری باوج رسیده و در ۷۸۵ بشیراز لشکر کشید و شاه زادگان
آل مظفر ویرا استقبال نموده شیراز مفتوح شد عماد الدین
قره ارسلان قاورد بیک که بملک قاورد معروفست قاورد
دویم است بحکومت کرمان مقرر شد و سیرجان را ابو اسحاق
نوه شاه شجاع دادند - اما بعد از چند سال دیگر امیر تیمور بر آل
مظفر متغیر گردید و در ۷۹۵ بشیراز لشکر کشت و آل مظفر را

شکستی فاحش داده و حکومت فارس و کرمان را بپسر خویش
عمر شیخ سپرد و سال بعد آل مظفر را منقرض ساختند - شاید
شهرت شوکت آل مظفر بواسطه مدایح شاعر ایشان خواجه حافظ
که معاصر آنها بوده شده است - شرف الدین یزدی در
تاریخ ظفرنامه مینویسد که در سنه ۷۹۵ امیر تیمور افواج خود را
از طرف شیراز بسمت هرمز حرکت داده و در عرض راه همه
قلاع را منهدم ساختند از آن جمله یکی قلعه منوجان و دیگر
قلعه میناب بود که خراب کردند ملت هرمز از ترس لشکر مغل
مالیاتی را که براو تحمیل کرده بودند قبول کرده و بسلامت
در رفت - بعد از عمر شیخ کرمان را با میرعدو کوتی برلاس
که از طایفه تیموری بودند دادند و تا سنه که یکسال بعد از
وفات امیر تیمور بود حکمرانی نمود - در سنه سلطان
اویس بجای پدر نشست و اغتشاش و لایتی را که از برای
سلطنت دنیا فراهم کرده بودند غنیمت شمرده مالیات را برای
خود ضبط نمود ولی میرزا ابوبکر پسرزاده تیمور با او جنگیده

ودو دفعه او را شکست داده ومحالات شرقی را متصرف شد
تا آخر الامر در سنه شکست فاحشی خورده واو را در حیرت
بکشتند سیزده سال بعد ازاین مقدمه پس از اینکه شاه رخ
آذربایجان را تصرف کرد بطرف کرمان آمد ودر سیرجان
با سلطان اویس روبرو شده او را بگرفت ومیخواست زنده
پوست کند سیدی واسطه سلطان اویس گردیده او را مجوسا
بهرات فرستادند وشاه رخ از سیرجان بکرمان آمد وباشاه
نعمت الله ولی معروف که معاصر او بود ملاقات نمود
در سنه عبد الرزاق که از جانب شاه رخ بسفارت بهندوستان
پیش راجه ملیبار موسوم بسامودری میرفت در کرمان خدمت امیر
برهان الدین شاه خلیل الله پسر مرحوم شاه نعمت الله رسید
که آن مرحوم در سنه وفات کرده است ودر این اوقات سفیر
مزبور میگوید حکمران کرمان غیاث الدین نامی بوده ولی مورخین
نوشته اند که بای سنقر بوده است وشاید او بلقب غیاث الدین
ملقب باشد در سنه شاه جهان پسر قره یوسف که مشهور

ترین قره قوینلو است بسلطنت برخاست وعراق واصفهان را
متصرف شد وحکم قتل عام انجا را داد وابوالقاسم پسرش را بکرمان
فرستاد واو بدون مقاومت احدی مالک ملک گردید وچنان
کرمان را منظم ساخت که بعد از استیلا دوباره توانست بپدر
خود ملحق شود و عمر را در مسنّی نمود وامیر ابوالقاسم بکرمان
مراجعت کرده وتا آخر عمر پدرش بحکومت کرمان مقرر بود
تا بدست حسن بیک باینده ری که از طایفه اق قویلو بشکست
خورده وکشته شد وچنان که این جهان شاه معامله کرده بود
بسزای خویش رسید — حسن نیز سلطان ابوسعید را که
آخرین خانواده تیموری بود بکشت وایشان را منقرض ساخت
وآخر با برادرش نزاع کرده وقتیکه قرار صلح میدادند او را
وکرمان را بر زینل بیک پسر اوزون حسن دادند واو را در
سنه ۸۷۳ بخراسان طلبیدند ودر سال بعد برحسب خواهش
حکمران قاین نیز را خالصه اداره حکومت کرمان شد
(اوزون حسن یعنی حسن بلند بالا)

در ۱۳۱۳ زینل بیک بدیدن خود ملحق گردیده و کرمان را جزو
حوزهٔ فارس نمودند که حکمران آنجا شاه خلیل برادرش بود و این
قرارداد تا ۱۳۱۸ برقرار بود که شاه خلیل تخت سلطنت برامد و الوند
بیک پسر رستم بیک بحکومت فارس و کرمان مقرر شد و تا ۱۳۲۸ بر حکمرانی
مقرر بود که با برادر خود سلطان مراد مصالحه نمود و عراق و فارس
و کرمان هر سه باو واگذار گردید در این اوقات بوده است که اناناسیوس
نیت کن اول سیاح روسی که بایران آمده است از یزد عبور کرده و از طرف
سیرجان بلارمزفته است ـ حسن بیک دسپینا دختر کالرجانس
که آخرین خانواده دوچن یونانی که امپراطور طرابوزن بود
گرفت و بواسطه اصرار کت دینه زینه که عموزاده شاهزاده خانم
زن حسن بود و از دنیز ایطالیا که جزو آسیای صغیر است سفیری
فرستاده بود که بواسطه ترسی که از دولت عثمانی داشت حسن
با عثمانی جنگ کند و او نیز بدولت عثمانی حمله برد ولیکن آخر
از سلطان محمد ثانی عثمانی شکست خورده عاقلانه جنگ
دوباره را ترک نمود با اینکه از طرف دوستان اروپائیش اصرار

زیاد شد که دوباره حمله کند - شیخ حیدر بعد از مرگ حسن
بچند سال راهی برای نفوذ سلطنت خود در ایران بقوت ملت
پیدا کرده و بواسطه رقابت خانگی باعث برانداختن طایفه
آق قویلو گردید لیکن بمقصود نرسید ببادرفت - شاه اسماعیل
پسر شیخ حیدر دعوی سلطنت نمود و بمقصود فائز گردید
و سلطنت بزرگ صفویه را تاسیس فرمود و پس از تسخیر فارس
سواركی بطرف کرمان فرستاد ملك را بدون مقاومتی مسخر
ساخت در سنه ۹۱۵ اوزبیك از طرف بیابان قاین بتاخت و تاز
کرمان آمد ولیکن در حوالی جنبص با و شکست داده فرارشان
دادند اوزبیك رئیس طایفه وخان شیبانی بود که آخر از دست
شاه اسماعیل شکست فاحشی خورده در حوالی مرو کشته شد
اگرچه از تاریخ سنه ۹۱۶ کرمان بواسطه بعد یکه از طرف مغرب
و شمال بمرکز سلطنت ایران داشت در تواریخ بجز و بثبت نشده
است ولی من نیز اجمالا بطوریکه مورخین ضبط کرده اند
اسامی حکام را ثبت مینمایم تا سنه ۹۲۰ خان محمد خان حکمران کرمان
بوده

بوده است - احمد سلطان صوفی اغلان از جانب شاه طهماسب حکمران شد - تقریبًا در سنه ۹۳۳ شاه قلی سلطان بحکومت کرمان مقرّر بود و در تسخیر قوجان حاضر شده کمک و معاونت نمود - بعد از او صدر الدین خان صفوی حکمران کرمان گردید و در انجا نایب الحکومه گذاشت

در سنه ۹۶۵ لشکر کرمان نیز در جنگ گیلان حاضر بودند

در سنه ۹۸۵ سلطان محمود بحکومت کرمان مقرّر شده است

در سنه ۹۹۶ بکتاشیان از طرف پدرش حکمران بود

در سنه ۱۰۰۵ گنجعلیخان زیک که دویم مرد بزرگ حکمرانان کرمان بود وارد مقر حکومت خود گردیده و فورًا بنای آبادانی را گذارد و عمارتها و کاروانسراها و بازارها و آب انبارها ساخت و یکی از این آب انبارها باندازه بزرگ و مستحکم بود که بعد از دویست سال لطفعلی خان زند معادل سیصد من سرب از زیر آن برای جنگ با آقا محمّد خان قاجار در آورد و هنوز میدان و کاروانسرا و حمّام و آب انبار و بازارهای گنجعلی خان و موقوفات او در کرمان معروف است

کنجعلیخان در محاربا تیکه شاه عباس صفوی کرده است موجب
مخصوص از شاهان کرمان داشته است که همواره ملازم خدمت بوده اند
در تاخت و تاز بلوچستان و در تسخیر شماخی که بندر بزرگیست نزدیک
باد کوبه شجاعتهای نام بردار نموده اند و تحصیل ناموری کرده اند
در سنه ۱۰۳۱ کنجعلیخان مامور قندهار گردید و در انجا از بام افتاده
وفات یافت پسرش علیمراد خان بجای پدر برآمد لیکن از سوء سلوک
شاه صفی و کشتن میرزا طالبخان اردوبادی که صدر اعظم ایران
بود خوفناک گردیده بدربار شاه جهان بدهلی واکره هندرفت
ازاین تاریخ دیگر تازه در کرمان بظهور نرسیده است و حکام بعد
قرار ذیلند که نگاشته میشود سنه ۱۰۳۸ امیرخان مهردار حکمران بود
سنه ۱۰۴۶ جانی خان شاملو حاکم بود
سنه ۱۰۵۲ مرتضی قلیخان ایشك آقاسی باشی
سنه ۱۰۷۲ غوروچی باشی که سرکرده پیش قراولان بود
سنه ۱۱۰۵ محمد علیخان چرخچی باشی حکمران بود
لشکر کرمان همیشه در جنگها حاضر و شاملو بودند و در جنگ بغداد

بسیاری از ایشان هلاک شدند خلاصه مردم کرمان که همیشه با زادی
و آسودگی بسر میبردند در مدّت قلیلی دوباره دوچار صدمات و
لطمات گردیدند زیرا که در آن زمان که افاغنه حکمران خود کرکین
خان را کشتند که هم حکومت قندهار و هم حکومت کرمان را داشت
و افاغنه تا این وقت قابل هیچ مذاکره نبودند ولی در این وقت مکرّر
لشکر ایران را که برای انتقام و خونخواهی خون کرکین خان رفتند
شکست داده تا اینکه افاغنه از راه سیستان و نرماشیر بایران
حمله آورده و محمود افغان این دفعه با اینکه کرمان را متصرف
و او را از لطفعلی خان برادر و زیر ایران که در بندر عباس اردو
داشت شکست خورده با افاغنه بطرف افغانستان فرار کرد
دو سال بعد از این در ۱۱۳۵ دوباره بایران حمله آورده و در این
دفعه نتوانست کرمان و یزد را تسخیر کند و تا رفسنجان و کوتوال قلعه
کرمان که رفته بطرف اصفهان که پای تخت بود رفت و در کلنباد
چند فرسخی اصفهان شکست فاحشی بلشکر ایران داد و بالاخره
اصفهان را متصرّف نمود و چندین هزار مردم جان اصفهان را

بقتل رسانید و تا امروز اصفهان از تطاول و قتل و غارت
افغان هنوز بصورت اولیه نشده است خلاصه یک نجات
دهنده در این اواخر بشکل نادر قلی افشار پیدا شد که بزرگ
در زان گردنکش بود و ریشه کن یا غیان افغانستان شد و
آنان را از ایران بیرون کرد بلوچها که در وقت حمله افاغنه بر ایران
ایشان را کمک کرد و معاونت مینمودند در وقت فرار افاغنه
با فغانستان بطمع غنیمتهائی که از ایران آورده اند از هر طرف
جلو انها را گرفتند و بسیاری از ایشان را کشتند - در ۱۱۴۸ھ
که نادر شاه بر تسخیر افغانستان مشغول بود امام وردی بیگ
با قشون کرمان و پاره از مجوسین ملتزم خدمت او بود در ۱۱۴۹ھ
که نادر شاه که آخرین فاتحین بزرگ آسیا بود بکرمان امد چون
قدری اختلال حال و خبط دماغی در او پیدا شده بود روبه
حکمران کرمان نموده فرمود خیلی چاق شده باید تا لاغر نمود
و حکم کرد سر او را در سوراخ دیواری کرده بقدر کشیدند
که از تنش جدا شد و آقا فتحعلی کلانتر کرمان را با هفت صد نفر

از اهل انجا کردن زدند و کله منارها از سرهای ایشان ساختند
بعد از قتل نادر عمرت مثال دوباره مملکت ایران بهم خورده
مغشوش شد و چنین معلوم میشود که گبر محله که نزد ملک شهر
حالیه کرمان است و بحکم نادر برای او حصار میساختند تمام
بود و نصف او حصار نشده بود از حمله دوباره افاغنه دراین
دفعه بدست افغانها خراب شده غارت کردید و این قتل و غارت
در ازاء خدمات و شجاعتها و جان فشانیها بود که اهل کرمان
در قندهار در رکاب نادر کرده بودند ولیکن مورخین خرابی
گبر محله را بدست افاغنه در زمان سلطنت صفویه نوشته اند
ولی فارسیها بومی این ولایت فقره فوق را قائلند بعد از فوت
نادر شاه شاهرخ خان افشار فرصتی بدست اورده کرمان را متصرف
گردید و در این وقت که سیستانیها و بلوچها بهوای تاخت و تاراج
کرمان آمدند انها را بجای خود نشاندند و پس از ان بسیستان حمله
بردا از مردم انجا پول و جریمه بسیار گرفت - بواسطه تغییرات
مختلفه پی در پی بعد از این ناصرخان طارمی فارس بکرمان

حمله

حمله آورد اما کاری از پیش او نرفت و او را عقب نشاندند
در سنه ۱۱۷۳ کریمخان زند محمد حسنخان قجر را شکست داده و
فرصت غنیمت دانست و لشکری بسر کردگی خدا مرادخان
بکرمان فرستاد شاهرخ خان کشته شد و مملکت متصرف این
سر کرده در آمد و پنج سال حکومت کرد تا بدست تقی خان
دزانی باین تفصیل کشته شد تقی نامی از مردم قریه دزان از بلوک
کوهپایه شش فرسخی کرمان که ذغال بشهر میآورد و میفروخت
و تفنگچی ماهری بود روزی شکار کوهی را شکار کرده بامید انعام
برای حاکم پیشکش آورد قدری صبر کرده و اثر مرحمتی بظهور نرسید
مایوسانه مراجعت نمود فراشان در کریاس گریبان او را گرفته
مطالبه بخشش از او کردند و چون چیزی در دست نداشت آخر
او را زدند و تفنگ او را بگرو بخشش برداشتند روز بعد بحضور
حاکم رفت و شرح ماجری بگفت حاکم برآشفته شده حکم داد
که این فضول جسور را بزنند کتک بسیاری خورده بقریه خود برگشت
و سیصد نفر از دوستان خود با خویش همدستان کرده شبانه از

رخنه بارك کرمان درآمد وحاکم واجزای او را بضرب گلوله تفنك
بکشتند پس شهر را تصرف درآورد و مردم اموال حاکم را ضبط نموده برادر
خویش را بنیزدار و غه شهر کرد و مالیات بگرفت و خویش را حاکم
خواند و مردم را اذیت میکرد — چون این خبر بوکیل کریم خان زند
رسید محمد امین خان کروسی و خانی افشار را برای رفع این غائله
بکرمان فرستاد خانی افشار در عرض راه تعدی بسیار کرد او را بشیراز
خواستند و چوب زدند اما محمد امین خان همراهی اهل کرمان
نقی خان را از کرمان بیرون کرده و آخر او را بدست آورده بکشت
و هم در ایام سلطنت کریمخان چندسال سید ابوالحسن محلاتی حکومت
کرمان کرد و باغی که تا امروز باسم باغ اقا معروفست بساخت و چندی
این باغ باجاره قونسلگریه انکلیس بود — در ۱۲۹۳ بعد از فوت
مرحوم وکیل کریم خان کرمان دوچار خطرات بزرك و صدمات شدید
گردید که مردم این شهر بواسطه آن صدمات تا امروز همنوز دوچار فقر
و پریشانی و کرفتاری نوائی و بینوائی میباشند و امیدوارم این آخر صدمه
و لطمه باشد که باهل کرمان رسیده است

خلاصه

خلاصه هرقدر خود کریم خان مهربان و با مروت بود اکثر
خویشان او متعدی و ظالم بودند بغیر از لطفعلی خان که بفتوت
و شجاعت معروفست و مورخین میگویند هنوز در ایران
چنین جوانمردی بظهور نرسیده است بالاخره لطفعلی
خان در سنه ۱۲۰۳ بتخت برامد و مورخین بومی میگویند
که در سنه ۱۹۰ بکرمان آمده است اما بواسطه یکی
از وقایع نتوانسته است کرمان را تصرف کند باز مراجعت
کرده است - چند سال بعد از این که از دست حاجی
ابراهیم خان خائن مضطر شد بواسطه دعوت که ملا عبدالله
امام جمعه کرمان از او کرده بکرمان آمد در کرمان آخرین
کوشش و کششی که برای استقلال سلطنت خود میتوانست نمود
ولی از نامساعدت روزگار سلطنت در خانواده قاجار استقرار
یافت - اغلب مردم کرمان بواسطه تحریک مرتضی قلیخان دزدندی
که از طرف آقا محمد خان قاجار حکومت کرمان را داشت با لطفعلی خان
همدست نمیشدند و او را بسلطنت نمیخواستند - در سنه ۱۳۰۶

آقا محمد خان خواجه بهوای شکار خود از راه شهر بابک بشیراز رفته
واز انجا بطرف شهر کرمان آمد و در یک فرسخی شهر قلعه و استحکام
برای خود سر و پا کرد که هنوز آثار آنها باقی است در اوایل کار
لطفعلی خان حاضر معرکه کارزار گردید ولی آخر در قلعه کرمان
محصور و ناچار تخته بر روی خندق انداخته بزم فرار کرد
و خارج بیستانی خائن که اسدالله نام خاسیستانی از آن طایفه است
نامردانه این مهمان عزیز خود را خواست دستگیر کند اسب او را پی
کرده و او را اسیر نمود بدست دشمن خونخوار آقا محمد خان دژم
سپرد و آن جوانمرد را بعد از کور کردن کشتند و پیکر شریفش را بخون
آغشتند - عاقبت این جوان رشید شجاع اگر مصور چین مانی
دانا در پرده خیال تصویر کند پرده اسف خیز اندوه انگیز
است که خیلی موثر خواهد افتاد در این اوقات کرمان و
اهالی آن دچار بلا و وحشت بسیار بزرگی گردیده که
هفتاد هزار چشم از مردم این دیار کنده شد و بیست هزار
زن و طفل اسیر و فروخته شد هنگامه که کس نتواند شنید

وعجب این است که در وقت شمار کردن چشمهای کنده آقا محمد
خان که در حضور مرشد این شماره میرفت رو بوزیر خویش کرده گفت
اگر یک چشمی از هفتاد هزار کم باشد چشم ترا متمم آنها قرار میدهم
خلاصه کرمان از این لطمه هیبتی ویران شد که تا امروز بحالت اولیه
نیامده است و آن وقتی که سی و پنجهزار کور پریشان در این ویران
زندگی میکرده اند خالی از تماشا نبوده است - فتحعلی خان
ولیعهد نعمتزا از خبیص و نرماشیر و فهرج که آخر مکان ایشان در
خاک کرمان بود بیرون کرد و محمد تقی خان نامی بحکومت کرمان
مقرر شد تا در سنه ۱۲۱۱ که ابرهیم خان ظهیر الدوله که دختر او در
شاه حالیه است خوش بختانه بحکومت کرمان آمد و در مدت
بیست و چهار سال ایام حکمرانی خود بنای آبادانی و عمارت و احداث
قنوات در کرمان گذارد و مدرسه و حمام و قیصریه معموری
از آثار او باقی است و در سمت غربی شهر ارگ حکومتی ساخته
که هنوز مقر حکومت کرمانست - در سنه ۱۲۳۰ که ظهیر الدوله
وفات یافت عباس قلی میرزا لشکری فراهم نموده برای تسخیر

یزد رفت اما لشکریان او در شمیش که چهار منزلی یزد بود از دور او
پاشیده و او با چند نفر ان فرار کرد - کرمان را بعد از فرار او به
حسنعلی میرزای حاکم فارس سپردند و حسینعلی میرزای
شجاع السلطنه برادر ش بحکومت کرمان آمد و حکومت کرمان
مدتها در خانواده او بود - عباس میرزای ولیعهد محمدشاه
در ۱۲۴۷ برای قلع و قمع اشرار یزد و کرمان که دم از یاغی گری
میزدند به یزد و کرمان آمده و یاغیان را فرمان بردار فرمود
در ۱۲۵۵ آقاخان محلاتی پسرزاده سید ابوالحسن خان بحکومت
کرمان مقرر گردید و لدی الورود بمقر حکمرانی یاغی شده و بم را
متصرف در او برد - فیروز میرزا مامور او شده قلعه بم را محاصره
کرد آقاخان فرارا بطهران رفت و انجا از او در گذشتند و او محلات
که وطن او بود بعنوان زیارت کربلا رفت و جمعی را بر گرد خود
جمع کرده دوباره در ۱۲۵۶ بطرف کرمان آمده و نوشته جعلی
بحاکم یزد نمود که حاکم کرمان است پس از اینکه حاکم یزد از مکر او
مطلع گردید لشکری بتعاقب او فرستاد و او را در نزدیکی شهر بابک

شکست داد تند آقا خان از ایالت خراسان و عطاء اللهی ساکن
خاک کرمان که بخاندان او ارادتی دارند جمعیتی گرد خود جمع کرده
فضلعلیخان قره باغی که حاکم کرمان بود در سید علی موسی
که خاک دشتاب کرمان است با اینکه برادرش کشته شد آقا خان را
شکست داد بطرف بندر عباس و لار فرار کرد و زمستان در آن
حدود بسر برد دوباره فصل بهار رو بکرمان آورد در قلعه
مشیز استحکاماتی بنا نمود بامید اینکه دوستان و بستگان
او در کرمان شورش کنند و نکردند ناچار بیم رفت لشکر کرمان
او را در بم محصور کردند بریگان فرار نمود در نرماشیر شکست
خورده و بلوچستان و قندهار فرار نمود و از انجا بطرف سیستان رفت
و ابوالحسن خان که سرداری نامی بود از کراچی بلوچستان تاخت آورد
و کاری از پیش نبرد - خلاصه بعد از فضلعلی خان سه نفر
حکمران دیگر بر ترتیب حکومت کرمان را کرده و چندان نمشا
اثری نشدند - از ۱۲۶۲ تا ۱۲۶۳ طهماسب میرزای مؤید
الدوله حکومت داشت از ۱۲۶۳ تا ۱۲۶۷ محمد حسن خان

سردار ایروانی حاکم بود و وبائی در حکومت او در کرمان بروز کرد
که هنوز معروف بوبای سردار نیست از سنه ۱۲۷۱ تا سنه ۱۲۷۲ غلام حسین
خان سپهدار حکمران بوده است محمد اسماعیل خان نوری
در سنه ۱۲۷۶ باکیومرث میرزا بسمت پیشکاری بکرمان آمد
و سال بعد حاکم بالاستقلال کرمان شد و لقب وکیل الملکی باو
دادند و نه سال حکومت داشت و بیشتر ابادیهای امروزی
کرمان از بازار و کاروانسرا و حمام از بناهای او است و دهها
زیاد احداث و ابادکرد و متوان او را یکی از حکام با انصاف
کرمان نوشت در این اواخر ما مورد فتنه سیستان شده و همین
مسافرت تابستانی او سبب فوتش شد - بعد از او حاجی
حسینخان شهاب الملک حاکم کرمان گردید و حکومت
او طولی نکشید باز نوبت حکومت بمرتضی قلیخان وکیل الملک
ثانی رسید و نه سال حکومت کرد و با مردم در رعیت بمهربانی
سلوک کرد و میگویند کوهلک را گرفته و جزو خاک بلوچستان
ایران کرد - بعد از عزل وکیل الملک ثانی حاجی غلامرضا خان

آصف الدوله حالیه بحکمران کرمان گردید و حکومت او یکسال
زیاد طول نکشید اشرار کرمان بیحیی خان کلانتر شهر را کشتند و او
معزول شده دوباره فیروز میرزای فرمان فرمای را بحکومت
کرمان فرستادند بعد از یکسال حکومت بپسرش سلطان حمید
میرزای ناصر الدوله بجای پدر نشست و مدت ده سال تما
حکمرانی نمود حاکم مقتدر باعزمی بوده است و باغ معروف
ماهان و تعیرات شایان ادراک و خیلی منزل گاههای خوب در
کرمان ساخت او بزرگ منشی و جوان مردی معروف
اهل کرمان است و سوار و شکار چی ممتازی بوده است
بعد از مرحوم ناصر الدوله فرمان فرما که در ۱۳۰۰ فوت
نمود عبد الحسین میرزای فرمانفرمای حالیه که بفن سیاسی
آشنا و بنظام و قواعد اروپائی دانا است بحکومت کرمان مقرر شد
و در ۱۳۰۱ معزول شد و بجای او صاحب دیوان پسرزاده حاج
ابراهیم خان شیرازی حاکم کرمان شد - در زمان حکومت او
قونسولگری دولت فخیمه انگلیس در کرمان بنا شد

صاحب

صاحب دیوان بعد از یکسال معزول - بجای او دوباره
فرمانفرمای حالیه منصوب گردید و بعد از قتل شاه شهید
که در ۱۳۱۳ له مطابق ۱۸۹۶ میلادی اتفاق افتاد فرمانفرما
بهجة الملک را بجای خود گذارده بطهران رفت و وزیر جنگ شد
بعد از عزل فرمان فرما آصف الدوله دوباره بحکومت کرمان
مقرر شده در ۱۳۱۷ له معزول گردید و میرزا حسنعلی خان
کروسی امیر نظام که صاحب کمالات بود منصوب شد و بعد از
شش ماه حکومت کرمان وفات یافته در مزار ماهان مدفون شد
عجب این است که هوای کرمان با این سلامتی بمزاج حکمرانان
این زمان ناسازگار است و زود زود تغییر و تبدیل یابند
در ۱۳۱۷ له زین العابدین خان حسام الملک که از ملاکین معتبر
ایران است بحکومت کرمان مقرر شد و در سال بعد معزول گردید
در ۱۳۱۹ له علاء الملک طباطبائی بحکومت کرمان آمده
و معزول شد و خط سیم تلگراف از طهران بشالکوت در
این سنه شروع شد و در ۱۳۲۲ له بنصرة آباد رسید

و در سنه ۱۳۲۰ نواب اشرف والا عزیز الله میرزا ظفر السلطنه سردار حکمگذار کرمان شده بفراغت بال حکومت میکرد سال بعد معزول و در سنه ۱۳۲۳ حضرت مستطاب اشرف ارفع والا رکن الدوله فرمانفرما حالیه این مملکت باکمال اقتدار و شوکت بحکومت مستقر گردیده رتق و فتق اغلب امور بجناب جلالتمآب شهاب الممالک نایب الایاله سپرده است

الحمد لله رعیت آسوده و مملکت منظم است فی شهر شعبان ۱۳۲۱

هو الله المستعان

بحمد الله و حسن توفیقه در تاریخ غره محرم الحرام ۱۳۲۲ او دیل هزار و سیصد و دوهجری باهتمام آقا میرزا حسین خان طهرانی مدیر مطبعه کرمان و آقا میرزا اسد الله کرمانی محرر مطبعه مزبوره از طبع این کتاب شریف فراغت حاصل شده بمقصود خود نائل گردید و قایع و سوانح تاریخیه ده سال بعنی از هزار و سیصد و بیست و دو که منتهی الیه این کتابست تا کنون راهم میخواست در خاتمه این کتاب بفصل اجمالی ضمیمه سازد چون خیلی مفصل و از وضع این کتاب خارج بود بر عهده معارف پرور دری مورخین بیغرض شد که انشاء الله در سهم خود مرقوم دارند و انا العبد ابو تراب بن موسی قاجار کرمانی الملقب بمستعان الملک

والله المستعان علی ما تصفون

غلطنامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۵	۴	هست	پستی
۵	۱۴	در آخر سطر (۱۳) و اول سطر (۱۵) در صفحهٔ مزبوره در نسخهٔ اصل پست کویر نوشته شده و در این کتاب کویر بستامت با بدل ای آن علامت مقدم و مؤخر گذاشته شود	
۱۶	۱۵	نموده	نمود
۲۲	۷	رساینده	رسانید
۲۳	۲	بعد	بُعد
۲۶	۱۲	بعد	بُعد
۲۷	۴	سپر	بسر
۳۳	۱۲	دیلها	دیلیها
۳۸	۳	دیلها	دیلیها
۴۱	۱۵	از حاشیهٔ صفحهٔ مزبوره در مقابل خط مزبور ترک شد که باید در حاشیه نوشته شود (مقصود در لغارد جیرفت است)	
۴۴	۸	هاووت	ناووت
۴۴	۱۱	مربشه	مریشه
۴۴	۱۲	از حاشیهٔ صفحهٔ مزبوره در مقابل خط مزبور ترک شده که باید در حاشیه نوشته شود (امّا این شعر دلالتی بر این مطلب ندارد)	
۵۵	۱۴	کشمکش	کشش
۵۹	۵	زنده	زنده زنده
۶۵	۱۵	از مردم جبار اصفهان	از مردم نامرد جبار اصفهان
۶۶	۵	بیرو کرد	بیرُو برگرد
۶۸	۲	فجر	قجر
۷۰	۱۵	در آخر سطر هزار و سیصد و هشت نوشته شده اگرچه در نسخهٔ اصل هم عین طیر ترقیم است لکن صحیح آن (هزار و دویست و هشت است (۱۲۰۸)	